

هگل و اقتصاد سیاسی

علی مرادخانی*

آویسا شهبازی**

چکیده

فهم اندیشه هگل نیازمند بازشناسی مفاهیمی است که وی آن‌ها را صریحاً یا تلویحاً به کار می‌برد. در این میان دانش اقتصاد سیاسی، که هگل شاهد تولد و شکوفایی آن بود، یکی از حوزه‌هایی است که هگل هم از دستاوردهای آن بهره برده است و هم اندیشه‌های خود را در پرتو دستاوردهای این دانش بسط داده است. این مقاله بر آن است تا نشان دهد که چگونه می‌توان مطالعات تاریخی هگل و نیز مفهوم «مکر عقل» را با روش‌های علمای علم اقتصاد و عناصر اقتصاد سیاسی چون «دست نامرئی» قیاس کرد یا این‌که چگونه فرض عمل آزاد فرد در اقتصاد سیاسی به عنصری کلیدی در اندیشه هگل با سوپژکتیویته گره می‌خورد. همچنین می‌خواهیم نشان دهیم که در اندیشه هگل، وظایف اقتصادی دولت چه قرابت‌هایی با مبانی اقتصاد سیاسی می‌یابد و سرانجام، دفاع از بازار آزاد با مبانی اندیشه هگل تا چه اندازه امکان‌پذیر است.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد سیاسی، دولت، سوپژکتیویته، جامعه مدنی، فلسفه

۱. مقدمه

اندیشه‌های هگل در خصوص دولت بر پایه تفکیک مهمی است که مراحل متفاوت تطور فرد برای ورود به دولت را نشان می‌دهد. در جغرافیای اندیشه هگل، روح عینی

* دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال (نویسنده مسئول) dr.moradkhani@yahoo.com

** کارشناس ارشد فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال avisa522@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۴/۲۷

(objective spirit) یکی از دقایق (Moment) روح، دیالکتیک حق (right)، اخلاق (morality)، و اصول اخلاقی (Sittlichkeit) است. زندگی اخلاقی تجلی عنصر اخلاق در نهادهای اجتماعی خانواده و جامعه مدنی و دولت است. در این سیر، نشان داده می‌شود که دولت به مثابه نهادی اخلاقی باید واجد چه مشخصاتی باشد. در اندیشه هگل اخلاق دو ویژگی مهم دارد؛ یکی آزادی و دیگری عقلانیت. آزادی به این معنا که آنچه عمل فرد را اخلاقی می‌سازد، این است که اراده و خواست فرد از درون فرد شکل بگیرد. اگر عوامل متعددی برای عمل اخلاقی تصورشدنی باشد، حداقل یکی از این عوامل باید از درون فرد برآمده باشد. در این خصوص، هگل تعبیر سوژکتیویته (subjectivity) را به کار می‌برد. قابلیت تعمیم‌پذیری احکام اخلاقی نیز اقتضا می‌کند که اگر عملی بخواهد برای همگان توصیه شود، باید مؤلفه‌های عقلانیت را نیز تأمین کند. هگل در شرح تطور روح عینی نشان می‌دهد که زندگی اخلاقی برای عبور از خانواده و ورود به دولت باید از یکی از دقایق زندگی اخلاقی، یعنی جامعه مدنی، عبور کند. تلاقی اندیشه هگل با اقتصاد سیاسی در این نکته نهفته است که ساز و کار حاکم‌بر جامعه مدنی با اقتصاد سیاسی تبیین می‌شود.

اقتصاد سیاسی در پاسخ به این پرسش شکل گرفت که ثروت ملل چیست؟ و تلاش شد تا قوانین و عناصر تأمین ثروت ملل کشف و تبیین شود (Weingast and Wittman, 2006: 3). کتاب آدام اسمیت، پدر علم اقتصاد، با عنوان پژوهشی در ماهیت و علل ثروت ملل به این موضوع می‌پردازد. بدیهی است این پرسش در پارادیمی شکل می‌گیرد که در آن مفهوم دولت به معنای جدید آن شکل گرفته است و این موضوع با سیاست جدید، که عنصر دولت - ملت را فرض می‌گیرد، موضوعیت می‌یابد و اقتصاد نیز از معنای تاریخی خود، که تدبیر منزل بود، جدا می‌شود. تا پیش از اسمیت، در پاسخ به پرسش ماهیت و نحوه شکل‌گیری ثروت ملل حداقل دو نظریه را در تاریخ اندیشه‌های اقتصادی می‌توان یافت. نخست اندیشه‌های مرکانتالیست‌هاست که ثروت ملل را از جنس طلا و نقره و جواهرات می‌دانستند و با این تعریف، قواعدی برای آن ساخته بودند. پس از آن، تحت تأثیر اندیشه روشن‌گری که تلاش می‌کرد آزادی و عقلانیت را در همه عرصه‌ها کشف کند، فیزیوکرات‌ها با اعتقاد به وجود نظم طبیعی زمین را ثروت ملل می‌دانستند. آدام اسمیت با چرخشی اساسی در مبانی اندیشه فیزیوکرات‌ها کار را ثروت ملل معرفی می‌کند و در صدد کشف قواعد آن برمی‌آید.

اقتصاد سیاسی کلاسیک با بحث از نیازها (needs) آغاز می‌شود. هرگاه سازوکار اجتماعی به گونه‌ای شکل گیرد که فرد به تنهایی قادر به برآوردن تمامی نیازهایش نباشد، مجبور است وارد عرصه مبادله کالا و خدمات شود؛ یعنی وارد مناسباتی شود که بخشی از نیازهایش را دیگران برطرف سازند، اما برطرف شدن نیازهای فرد مستلزم برطرف ساختن نیازهای دیگران است. این فرایند با عنوان مبادله (exchange) شناخته می‌شود. در مبادله، فرد باید چیزی برای عرضه داشته باشد تا بتواند با عرضه آن نیازهای خود را برطرف کند (Hahnel, 2002: 71). چنین سازوکارهایی اساساً در شهر شکل می‌گیرد که در آن فرد قادر نیست به تنهایی نیازهایش را برطرف کند، بنابراین اقتصاد سیاسی موضوعی است که در جهان جدید و با شهرنشینی قوام پیدا می‌کند. مبادله آزادانه کالا و خدمات در نظام بازاری شکل می‌گیرد که در آن فرد آزادانه وارد این مناسبات می‌شود. اولین قاعده اقتصاد سیاسی متأثر از اندیشه‌های فیزیوکرات‌ها آن بود که نظام بازار خودبسنده و طبیعی است و نیازمند دست‌اندازی هیچ عنصر بیرونی نیست. موضوع بعدی ارزش مبادله‌ای کالاها و خدمات است که در اقتصاد سیاسی از عنصر کار برای تعیین آن استفاده می‌شود. ارزش هر کالا از نظر تئوری میزان کاری است که فرد برای تأمین آن باید انجام دهد، اما با پرداخت ارزش آن کالا و یا خدمات می‌تواند آن را به دست آورد. ارزش کالا را قانون عرضه و تقاضا (law of supply and demand) تعیین می‌کند که قانون اصلی تعادل بازار است. بر اساس این قانون، دستی نامرئی هرگونه انحرافی از تعادل بازار را به مرکز ثقل تعادلی آن برمی‌گرداند و برای متعادل ساختن بازار به هیچ سازوکار دیگری نیازی نیست. این نظام بر فرض آزادی فرد برای ورود به نظام بازار استوار است. نظام بازار آزاد بین دو نوع کالا و خدمات تفاوت قائل است که با عنوان کالا و خدمات خصوصی و عمومی شناخته می‌شوند. کالا و خدمات خصوصی اموری هستند که قابلیت مالکیت شخصی را دارند؛ یعنی استفاده یکی سبب محدودیت استفاده دیگری از آن‌ها می‌شود، اما کالا و خدمات عمومی کالا و خدماتی هستند که همه از آن بهره‌مند می‌شوند (ibid: 88). اقتصاد سیاسی نشان می‌دهد که کالا و خدمات خصوصی در نظام بازار آزاد تولیدشدنی‌اند، حال آن‌که محدودیت مهم نظام بازار نبودن امکان تولید کالا و خدمات عمومی است (Clark, 1998: 6). با عنصر کالا و خدمات عمومی است که دولت در کنار نظام بازار آزاد معنا می‌یابد. دولت از این منظر کارکردی مأموریت‌بنیاد (mission-base) دارد که وظیفه‌اش پرکردن خلأ نظام بازار آزاد، یعنی تولید کالاها و خدمات عمومی، است و قلمرو نفوذ آن در بیرون از این نظام است.

اسمیت نشان می‌دهد که ثروت ملل نه طلا و نقره و یا زمین، بلکه کار است. در همین عرصه است که اسمیت بر این نظر است سازوکار افزایش تولید به تقسیم کار وابسته است. به این معنا که با تقسیم کار به اقسامی کوچک‌تر و ساده‌تر سرعت و حجم تولید افزایش می‌یابد و از این طریق، ثروت نیز افزایش می‌یابد. اگرچه افزایش تقسیم کار سبب افزایش تولید می‌شود، اما ساده‌سازی موجب به‌کارگیری نیروهای غیرمتخصص می‌شود. همچنین با ساده‌کردن فعالیت‌ها ماشین‌ها جانشین آدمی می‌شود. در این میان، اسمیت مسئولیت آموزش انسان‌هایی را که ممکن است در چرخه تولید از گردونه آموزش‌های اجتماعی خارج شده باشند به وظایف دولت می‌افزاید.

۲. طرح مسئله

در جهان امروز هر اندیشه سیاسی یا اجتماعی و حتی فلسفی باید تکلیف خود را با مفاهیم اقتصاد سیاسی روشن کند. هگل با عرضه تئینی فلسفی از عناصر اقتصاد سیاسی مانند کار (work)، نظام بازار آزاد (free-market system)، طبقات (classes)، و صنف (corporation) اقتصاد سیاسی را به موضوعی فلسفی تبدیل کرد. البته اقتصاد سیاسی بعدها با دورشدن از فلسفه شکلی کاربردی به خود گرفت، اما امروزه دوباره مسائل و موضوعاتی در آن مطرح شده است که به‌کارگیری دستاوردهای فلسفه از جمله فلسفه سیاست را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. جایگاه بازار آزاد در هر اندیشه‌ای مشخصه‌هایی مانند تعیین حدود آزادی فردی، نقش دولت، جایگاه جامعه مدنی، و بسیاری از جهت‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی را نشان می‌دهد. از این طریق، می‌توان نشان داد که موضع‌گیری و رویکردهای اندیشه‌ای خاص در مورد عناصر و مؤلفه‌های اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی از سازگاری درونی و منطقی برخوردارند یا نه. بدیهی است پاسخ به این پرسش‌ها نشان می‌دهد که مثلاً نسبت اندیشه با صورت‌های گوناگون حکومت و سیاست چگونه است.

پرسش اصلی مقاله این است که نسبت هگل با اقتصاد سیاسی چیست. این نسبت را می‌توان به پرسش‌های دیگری فروکاست. آیا روش‌های استفاده‌شده در اندیشه‌های اقتصاد سیاسی را می‌توان در اندیشه هگل یافت؟ آیا هگل نظام بازار آزاد را به رسمیت می‌شناسد؟ آیا شواهدی برای دفاع از بازار آزاد را می‌توان در اندیشه‌های او دید؟ نسبت آزادی فرد با نظام بازار آزاد چگونه است؟ نسبت دولت با نظام بازار آزاد چگونه است؟ وظایف اقتصادی دولت کدام‌اند؟ آیا روش دیالکتیکی هگل در اقتصاد سیاسی کارگر می‌افتد؟

۳. تبیین مسئله

توصیف روابط افراد، که بازیگران صحنه اقتصادند، باعث شد که بگویند بیرون از روابط فرد و دولت و روابط سیاسی و مستقل از آن سازوکاری وجود دارد که جامعه مدنی خوانده می‌شود. اقتصاد سیاسی دانش روابط افراد در جامعه مدنی است. مفهوم جامعه مدنی از منظر تاریخی با شکل‌گیری اقتصاد سیاسی قرین است. عنصر اساسی که جامعه مدنی بر آن بنا نهاده شده است شکل‌گیری نهادهایی مستقل از دولت برای پی‌گیری اهدافی مشترک است که نقطه آغاز آن تأمین خواسته‌های فردی است. سیر این تطور را هگل کاملاً شرح داده و تبیین کرده است.

هگل در شرح جامعه مدنی (civil society)، در کتاب *مبانی فلسفه حقوق*، برای حد وسط بین خانواده و دولت، از مؤلفه‌های اقتصادی - سیاسی یعنی نیازها آغاز می‌کند و تلاش می‌کند تبیینی فلسفی از آن عرضه کند. وی نشان می‌دهد که آدمی، با برطرف‌ساختن هر نیازی، نیازهای جدیدی خلق می‌کند و باور دارد که این فرایند پایان‌ناپذیر است. در این خصوص، نشان می‌دهد که آدمی با ساخت ابزار نیازهایش را برطرف می‌سازد. ابزارسازی فرایندی است که آدمی با کار روی مواد خام و طبیعی آن‌ها را فرآوری می‌کند و به کار می‌گیرد. از این منظر کار محل تجلی اراده آدمی است. در خصوص پایان‌ناپذیری نیازها نیز به این نکته اشاره می‌کند که نیازهای ما بر پایه فهم از آنچه مصرف می‌کنیم بنیاد نهاده و متحول می‌شود و چون این تصور از نیازها بی‌حد و حصر است، لذا نیازهای مبتنی بر آن نیز چنین است (Hegel, 2001: 160-161).

همچنین آدمی با برطرف‌ساختن نیازهای مادی خویش، نیازهایی والاتر خلق می‌کند و برای برطرف‌ساختن آن‌ها به جست‌وجو می‌پردازد. آدمی در این فرایند خود را هرچه بیش‌تر از قید نیازهای طبیعی رها می‌سازد، به همین روی هگل برای کار خاصیتی رهایی‌بخش قائل است. آدمی با تلاش برای برطرف‌ساختن نیازهایش خود را هرچه بیش‌تر از قید طبیعت آزاد می‌سازد. پس آدمی به میزانی که از قید و بندهای طبیعی رهایی می‌یابد آزاد است (ibid: 162). هگل اشاره می‌کند که اصلی‌ترین قاعده نظام بازار این است که آدمی فقط وقتی می‌تواند نیازهایش را برطرف سازد که وارد عرصه برطرف‌ساختن نیازهای دیگران شود. انسان در این فرایند می‌آموزد که اگر در پی تحقق منافع فردی خود است باید در صدد تحقق نفع جمعی برآید. هگل این را به مثابه تربیت فرد برای ورود به عرصه دولت می‌داند. از این منظر هگل عمیقاً معتقد است که باید

خواسته‌های فردی به رسمیت شناخته شود و فرد تمام تلاش خود را صرف پی‌گیری آن‌ها بکند و لذا آزادی فرد در عرصه اقتصاد ضرورتی تام دارد (ibid: 155-156).

با منشعب شدن اقتصاد به شاخه‌هایی مانند اقتصاد خرد و کلان و با محدود شدن بازیگران اقتصاد به خانوارها و بنگاه‌ها، این علم تا حدی از فلسفه دور شد، اما امروزه با اهمیت یافتن شاخه‌ای مستقل از این علم، با عنوان اقتصاد سیاسی و وارد کردن دولت به مثابه اصلی‌ترین بازیگر صحنه اقتصاد، اقتصاد دستاوردهای فلسفه از جمله فلسفه سیاست را به کار می‌گیرد (Mueller, 2003: 2). در دانش جدید اقتصاد سیاسی، دولت وظیفه بازتوزیع (redistribution) منابع را به‌عهده دارد و بنابراین اقتدار، مسئولیت، و تعیین حدود دست‌اندازی دولت یکی از مهم‌ترین موضوعات آن به‌شمار می‌رود. همچنین موضوعاتی مانند آزادی افراد و انتخاب عقلانی، که مؤلفه‌های دیگر اقتصاد سیاسی‌اند، سبب استفاده این دانش از دستاوردهای فلسفه در خصوص آزادی و عقلانیت در عمل و موضوعاتی از این دست شده است (Sen, 1987: 12). در تبیین نسبت بین مفاهیم مطرح شده در فلسفه هگل و اقتصاد سیاسی می‌توان به این موارد اشاره کرد.

۴. قرابت «دست نامرئی» در اقتصاد سیاسی و «مکر عقل» در هگل

اولین نکته قابل طرح در نسبت بین اندیشه‌های هگل و اقتصاد سیاسی را شاید بتوان در این موضوع یافت که مفهوم مکر عقل هگل (cunning of reason) با دست نامرئی (invisible hand) آدام اسمیت شباهتی تام دارد. یکی از مفاهیم اقتصاد سیاسی، که اسمیت معرفی کرده است، مفهوم دست نامرئی است. به نظر اسمیت، در بازار آزاد بازار به صورت غیر متمرکز روابط عرضه و تقاضا را تنظیم می‌کند و در هنگام رقابت کامل، وضعیت را به طور خودکار تعدیل می‌کند. نظریه دست نامرئی آدام اسمیت بر اصالت فرد و بر این فرض بنا شده است که مردم عاقلانه عمل می‌کنند و همواره می‌کوشند تا رفاه و منافع شخصی خود را ارتقا دهند. در رقابت کامل در بازار آزاد، عناصر عرضه و تقاضا چنان تغییر می‌یابند که هر تغییری در یک طرف معادله به‌نحوی سبب تغییر در طرف دیگر معادله می‌شود تا این‌که کل نظام به نقطه تعادل بازگردد، بنابراین کل فرایند از خواست بازیگران مستقل است.

نحوه عمل و سازوکار مکر عقل نیز به‌کارگیری افراد برای تأمین اهداف بسط آزادی است. افراد را عقل به کار می‌گمارد تا افراد نه اهداف فردی بلکه هدفی کلی را محقق

سازند. افراد، بی آن که خود بخواهند، حتی وقتی تصور می کنند که پی گیر اهداف شخصی خویش اند، در واقع در حال تحقق اهداف عقل اند. آن ها بازیگران نمایشی هستند که دیگری آن را نوشته است و دست اندرکار اجرای طرحی هستند که دیگری برایشان کشیده است. مکر عقل تحقق امر کلی از مجرای مقابل خود، یعنی امر جزئی، است. عقل کلی نتیجه کار افرادی است که علائق فردی خویش را دنبال می کنند (مرادخانی، ۱۳۸۵: ۲۰۵).

شاخصه مهم هردو مفهوم دست نامرئی اسمیت در عرصه اقتصاد و مکر عقل در فلسفه هگل استقلال کل نظام از اهداف شخصی بازیگران است به گونه ای که حتی اگر افراد درک روشنی از هدف کلی نداشته باشند، کل نظام اهداف شخصی را به سمت تأمین هدف کلی پیش می برد. شاخصه مهم دیگر هردو عرصه فردیت و تشخص بازیگران است که باید به نفع عنصری بیرون از خود فروکاسته و حذف شود.

۵. ریشه های بررسی تاریخی در دانش اقتصاد سیاسی

دومین نکته در نسبت بین هگل و اقتصاد سیاسی شباهت روش بررسی های تاریخی آدام اسمیت در کشف قواعد اقتصاد سیاسی با روش هگل برای ساخت اندیشه اش است. نگاهی به فصول کتاب *ثروت ملل* اسمیت، نشان از ابتدای بخشی از نتایج اقتصاد سیاسی بر بررسی های تاریخی دارد. این موضوع در کار اسمیت از چنان اهمیتی برخوردار است که از پنج کتاب *ثروت ملل*، کتاب سوم کاملاً به این نوع بررسی اختصاص دارد. عناوین کتاب سوم دربردارنده ارجاعات اسمیت به مباحث اقتصادی و تحول آن ها در بستر تاریخی، مانند تغییرات ارزش نقره طی قرن های گوناگون، است. اسمیت با ارجاعات گوناگون تاریخی نشان می دهد مفاهیم اقتصادی چگونه در تاریخ خود را به اشکال گوناگون نمایان می سازند. اقتصاد سیاسی قواعد خویش را با نگاه به جوامع انسانی کشف می کند و آن قواعد را به وسیله عناصر تاریخی به آزمون می گذارد. روشی تقریباً مشابه را هگل برای علم حقوق و سیاست در کتاب *مبانی فلسفه حقوق* پی می گیرد؛ هگل اشارات مستمری به تاریخ حقوق در روم و یونان می کند. هگل، در فصل یادداشت ها و در بندهای گوناگون، اشارات متعددی به ریشه حقوق در یونان و روم باستان و قرون وسطی می کند. این اشارات شاهدهی بر این مدعاست که هگل رویکرد تاریخی به مسائل را در فهم آن ها مؤثر می داند (هگل، ۱۳۷۸: ۴۲۹-۴۶۰).

۶. تبدیل امر جزئی به امر کلی در نظام بازار

اقتصاد سیاسی دربردارنده شواهدی است که دیالکتیک هگل را تأیید می‌کند. در اندیشه هگل ضرب آهنگ دیالکتیکی بسط مفاهیم، تبدیل هر جزء (تز) به مقابل خود و نفی آن (آنتی‌تز)، و سپس جمع دو عنصر به‌ظاهر متناظر (سنتز) است. تبیین بسیاری از این تبدیل‌ها در ساحت منطق و ذهن صورت می‌گیرد و شاهد این مدعاها نیز در همین عرصه عرضه شده است و کم‌تر به جهان خارج ارجاع داده شده است. شاید یگانه استثنا تبدیل امر جزئی به امر کلی در جامعه مدنی و نظام بازار باشد که از قضا مورد توافق همه است (Hegel, 2001: 155-156). در واقع، هگل توانسته است برای اثبات نظر خویش به موضوعی بیرون از نظام خود اشاره کند. در اقتصاد سیاسی، اثبات شده است سازوکاری وجود دارد که بر حسب آن فرد، به واسطه تأمین اهداف شخصی خویش، اهداف کلی را نیز محقق می‌سازد. پیش از هگل، در اقتصاد سیاسی، اسمیت و دیگر علمای علم اقتصاد نشان دادند که در ساحتی از زندگی بشر، افراد به واسطه پی‌گیری نفع خویش نفع عمومی را نیز تأمین می‌کنند. بنابراین، برای نشان‌دادن دیالکتیک تبدیل امر جزئی به امر کلی در اندیشه هگل از حوزه دانش اقتصاد سیاسی می‌توان استفاده کرد.

۷. وظایف اقتصادی دولت

در نسبت بین هگل و اقتصاد سیاسی، یکی از نکات مهم شرح وظایف اقتصادی دولت است. با توجه به اهمیت دولت در اندیشه هگل، او به وظایف دولت اشارات فراوانی کرده است. وظایف اقتصادی دولت کامل در فصل جامعه مدنی مبانی فلسفه حقوق آمده است. موضوع دولت، در اندیشه هگل، مستقل از صورت خاصی از دولت است، بنابراین می‌تواند اشاره به انواع گوناگون دولت باشد.

در اقتصاد سیاسی، بخشی از عملکردهای اقتصادی دولت ناشی از خلأهای موجود در نظام بازار آزاد است. وظیفه دولت تولید کالای عمومی و تأمین امنیت داخلی و خارجی است و دولت حق دخالت در بازار آزاد را ندارد، اما هگل که دولت را در بررسی جامعه مدنی وارد می‌کند و آن را دولت بیرونی^۱ می‌نامد، وظایف بیش‌تری نیز برای آن تعیین می‌کند.

بخش اول وظایف دولت مبتنی بر فرض وجود خلأ در نظام بازار است، ولی بخش دیگری از این وظایف برگرفته از دیدگاه زندگی اخلاقی دولت است. در شرح نکته دوم،

باید گفت که از نظر هگل جامعه مدنی همان خانواده در هیئت کلی است (ibid: 186)، به همین علت، پاره‌ای از وظایف اقتصادی دولت مأخوذ از این دیدگاه است.

یکی از بزنگاه‌های ورود دولت در نظام بازار آزاد تعارض بین منافع دو بازیگر اصلی نظام بازار، یعنی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، رخ می‌دهد. در نظام بازار هریک از طرفین تولید و مصرف منافع خاصی دارند که نه تنها هیچ ضرورتی ندارد که هم‌راستا باشند، بلکه عموماً در تعارض با هم قرار می‌گیرند. حل تعارض تولید - مصرف نمی‌تواند به عهده هیچ‌یک از طرفین گذاشته شود، لذا وجود نهادی مستقل از هر دو سوی رابطه ضرورت می‌یابد که دولت این وظیفه را برعهده دارد. بنابراین، یکی از وظایف دولت تنظیم روابط مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان است (ibid: 185-186)

هگل وظیفه دیگری را نیز بر عهده دولت می‌گذارد که از آن با عنوان اصل تنظیم موضوع‌های منفرد (control in a single case)، مانند تعیین بهای ضرورت‌های زندگی روزمره، یاد می‌کند و می‌گوید که نظارت بر کیفیت و پیش‌گیری از تقلب در تولید کالاهایی که برای مصرف همگانی تولید می‌شوند و همگان از آن بهره‌مند می‌شوند باید به یک مقام همگانی سپرده شود (ibid).

همان‌گونه که اشاره شد وظیفه دولت تأمین و تولید کالاهای عمومی است. در بیش‌تر متون اقتصاد سیاسی، امنیت یکی از مهم‌ترین کالاهای عمومی است، اما هگل، علاوه بر امنیت، اجرای عملیات عمرانی ملی مانند پل‌سازی، روشنایی خیابان‌ها، قیمت‌گذاری کالاهای ضروری، و تأمین بهداشت همگانی را در نیز حوزه وظایف دولت قرار می‌دهد. این‌گونه فعالیت‌ها عموماً این خصلت را دارند که سرمایه‌گذاری در آن‌ها سودده نیست یا این‌که زودبازده نیستند و لذا ممکن است در نظام بازار آزاد برای انجام‌دادن آن‌ها و سرمایه‌گذاری در آن‌ها رغبت کمی باشد. البته هگل قیمت‌گذاری بر این نوع کالاهای خدمات را، که الزاماً ممکن است توسط دولت نیز تولید نشوند، به عهده دولت می‌گذارد. از نظر هگل، دولت وظیفه قیمت‌گذاری بر کالاهایی که مصرف عمومی دارند مانند آب و برق را نیز برعهده دارد (ibid).

هگل وظیفه نظارتی دولت را بر مبنای هوشمندانه‌ای استوار می‌سازد و بر این باور است که تبعات و نتایج فعالیت‌های افراد در مشاغل متفاوت عموماً نمی‌تواند توسط این افراد پیش‌بینی شود، لذا ضرورت نظارت دولت برای کاهش تبعات ناخواسته این فعالیت‌ها گریزناپذیر است (ibid).

دسته‌ای از وظایف دولت بر دیدگاه اخلاقی وی مبتنی است. در اقتصاد سیاسی کلاسیک به واسطه آن‌که نهاد اقتصاد نهادی طبیعی و نه اخلاقی قلمداد می‌شود، این وظایف بر عهده دولت نیست. اگرچه در اقتصاد سیاسی جدید برخی از این وظایف بر عهده دولت است، ولی علت آن اخلاقی کردن نهاد اقتصاد نیست، بلکه معمولاً به کاهش تبعات گسترش فقر و توزیع نابرابر منابع در جامعه نسبت داده می‌شود و از آن به بازتوزیع منابع توسط دولت تعبیر می‌کنند.

هگل بر این نظر است که جامعه مدنی با فروپاشی خانواده آغاز می‌شود. در جامعه مدنی رابطه خانوادگی افراد از هم گسیخته می‌شود و افراد جدا از هم و خودبسنده لحاظ می‌شوند، اما با این حال هگل بر آن است که جامعه مدنی باید وظایف خانواده را به عهده بگیرد و بنابراین از جامعه مدنی به عنوان خانواده کلی نیز یاد می‌کند. هگل برای خانواده دو وظیفه مهم قائل است. نخست، آموزش مهارت و دادن ابزار برای تأمین معاش فرد و دوم، تأمین معیشت و نگهداری از فرد در صورت ناتوانی برای تأمین معاش. هگل وظیفه نخست یعنی آموزش مهارت را جزو وظایف اصناف و بنگاه‌ها می‌داند، اما وظیفه دوم، یعنی نگهداری از افراد عاجز از تأمین معاش، را بر عهده دولت می‌گذارد (ibid: 186).

یکی دیگر از وظایف دولت به مسئله آموزش فرزندان مربوط می‌شود. آموزش فرزندان یکی از وظایف خانواده است که دولت باید در آن وارد شود. ورود دولت به عرصه آموزش به این علت است که افراد برای ورود به جامعه، در نقش عضو جامعه مدنی، باید آموزش‌های لازم را ببینند و این موضوع نمی‌تواند به تصمیم خودسرانه والدین موکول شود (ibid: 186-187).

وظیفه دیگر دولت برعهده گرفتن سرپرستی خانواده در اوضاع خاص است. دولت باید وظایف سرپرست خانواده‌ای را برعهده بگیرد که سرپرست آن دست به اعمالی می‌زند که سبب تباهی افراد و جامعه می‌شود. استدلال هگل بر این مبنا استوار است که دولت باید افراد را برای تأمین معاش خود ترغیب کند و از تهی‌دست شدن افراد و شکل‌گیری طبقه بی‌کار جلوگیری کند. در این میان، دولت وظیفه پیش‌گیری از اسراف‌کاری افراد را نیز برعهده دارد (ibid: 187).

وظیفه دولت در بخش دیگری از مراحل که جانشین خانواده شده است اختصاص به کارکردهای اقتصادی ندارد، اما به منظور کاهش یک معضل اقتصادی کارآمد است.

خانواده عشق و عاطفه را نثار اعضای خود می‌کند و آن‌گاه که جامعه مدنی جانشین خانواده می‌شود باید برای تسکین درد تهیدستان، عشق و غم‌خواری را به‌کار گیرد. تهیدستی ممکن است ناشی از اوضاع و احوال بیرونی باشد که در این صورت دیگر فرد قادر نیست در نظام بازار آزاد به کسب مال پردازد (ibid). آن‌گاه که گسست فرد از خانواده به واسطه جامعه مدنی نیز به این وضع افزوده شود، وضعیت اسفناکی برای تهیدستی در جهان جدید رخ می‌دهد. هگل اعتقادی به صدقه‌دادن نداشت و با هر نوع پرداخت مستقیم و غیرمستقیم دولت به تهیدستان برای رفع فقرشان مخالف است؛ زیرا این روش‌ها را با عزت نفس افراد متعارض می‌داند (ibid: 188)، بنابراین وظیفه دولت در قبال تهیدستان جبران خلأ خانواده در نثار عشق و عاطفه به آن‌ها می‌داند. به باور او دولت باید برای تهیدستان نقش خانواده را بازی کند. از این اشارات، می‌توان نتیجه گرفت که هگل به هیچ‌وجه طرفدار دولت رفاه نیست. به این معنا که دولت نباید به کسی در ازای کاری که نکرده است کمکی بکند. دولت رفاه هم با اصول بازار آزاد در تضاد است، چراکه در بازار آزاد فقط کسانی که کاری می‌کنند چیزی دریافت می‌کنند، و هم با اندیشه هگل در تعارض است که معتقد است صدقه‌دادن با عزت نفس افراد سازگار نیست. شایان اشاره است که وظیفه ریشه‌کن کردن فقر در جامعه بعد از شکل‌گیری طبقات نمایان می‌شود. هر فرد ابتدا باید عضو طبقه و صنفی باشد و آن‌گاه این وظیفه صنف و طبقه است که به‌شکلی مشابه سازوکار بیمه از افراد در برابر فقر و بی‌کاری محافظت کند، بی‌آن‌که عزت نفس فرد خدشه‌دار شود (ibid: 192-193).

بر این اساس، وظایف اقتصادی دولت را می‌توان چنین برشمرد:

۱. تنظیم روابط مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان؛
۲. تنظیم موضوعات موردی (تعیین بهای کالاهای ضروری زندگی)؛
۳. دفاع از حقوق همگان؛
۴. نظارت همگانی؛
۵. تولید کالاهای عمومی؛
۶. تأمین بهداشت همگانی؛
۷. آموزش افراد برای عضویت در جامعه؛
۸. جلوگیری از اسراف؛
۹. حفاظت از افراد جامعه در برابر فقر.

۸. هگل و دفاع از بازار آزاد

یکی از مهم‌ترین نسبت‌های اندیشه هگل با اقتصاد سیاسی را می‌توان در مجموعه استدلال‌های هگل در دفاع از بازار آزاد دانست.

۱۸ استدلال اول

اولین استدلال هگل این است که او، بر خلاف آدام اسمیت، نظام بازار آزاد را نهادی اخلاقی می‌داند. آدام اسمیت، به تأثیر از اندیشه فیزیوکرات‌ها، نظام بازار آزاد را طبیعی می‌دانست؛ یعنی معتقد بود که در اجتماعات انسانی نظامی طبیعی حاکم است که فقط با مراجعه به عقل می‌توان آن را کشف کرد و عمل بر مبنای آن یگانه صورت عاقلانه رفتار اقتصادی است. این نکته مهمی است که اگر نظام بازار آزاد را نظامی طبیعی بدانیم، دیگر ارزیابی اخلاقی آن امکان‌پذیر نخواهد شد؛ چراکه سازوکارها و عاقبت نتایج عمل اقتصادی ناشی از قانونی ضروری و آزادی عمل خواهد بود، لذا ارزیابی اخلاقی وجهی نخواهد داشت. حال آن‌که از نظر هگل نظام بازار آزاد نهادی اخلاقی است که در صدد تحقق اهداف زندگی اخلاقی است؛ چراکه او نظام بازار آزاد را ذیل زندگی اخلاقی قرار می‌دهد. زندگی اخلاقی شامل خانواده، جامعه مدنی، و دولت می‌شود و نظام بازار آزاد در بخش جامعه مدنی قرار می‌گیرد (ibid: 138).

برای روشن‌ساختن مبانی دقایق زندگی اخلاقی می‌توان به مرحله نهایی آن یعنی دولت پرداخت. از نظر هگل دولت کامل‌ترین شکل زندگی اخلاقی است و بر دو پایه استوار است که اولی شکوفایی کامل فردیت شخص و دل‌بستگی‌های خاص فرد و دومی رضایت آزادانه فرد برای تحقق امر کلی به مثابه هدف غایی فرد است. بدیهی است هیچ‌یک از این دو پایه نمی‌تواند نادیده انگاشته شود و دولت مناسب دولتی است که در آن هر دوی این‌ها محقق شود (ibid: 198-199).

فرد در نظام بازار آزاد می‌تواند اغراض شخصی خویش را پی‌گیری کند و به اهداف خود صورتی غایی ببخشد و آن‌ها را با بهره‌گیری از دیگران به واسطه رفع نیازهایشان محقق سازد. بدیهی است که فقط نظام بازار آزاد است که قادر است علائق و خواسته‌های فرد را به رسمیت بشناسد و به فرد اجازه دهد با شرکت در نظامی از وابستگی‌های متقابل نیازهای خویش را برآورده کند. از این‌رو، نهاد بازار آزاد قادر است یکی از دو وجه زندگی اخلاقی،

یعنی شکوفایی فردی، را تحقق بخشد. البته، نظام بازار آزاد به شرحی که آدام اسمیت درباره دست نامرئی داده است، هدف دوم زندگی اخلاقی را غیرمستقیم محقق می‌کند و وجه دوم یعنی تحقق امر عام به شکلی ناخودآگاه صورت می‌پذیرد. در نظام بازار آزاد فرد آگاهانه در صدد تحقق امر کلی بر نمی‌آید، بلکه این امر ناشی از سازوکار نظام بازار آزاد است که با تأمین نیازهای فردی نیازهای همگانی نیز برآورده می‌شوند. با این استدلال، هگل بازار آزاد را نمود زندگی اخلاقی و نه گوهر آن قلمداد می‌کند (ibid: 153-154). به رغم آن‌که نظام بازار آزاد در جامعه مدنی فقط نمود زندگی اخلاقی است، به واسطه آن‌که دقیقه‌ای از دقایق روح عینی محسوب می‌شود ضرورت می‌یابد و نمی‌توان از آن چشم پوشید. از سوی دیگر، نظام بازار آزاد این امکان را برای همه افراد فراهم می‌کند تا در مقام افرادی اقتصادی اهداف شخصی خویش را دنبال کنند، به شرطی که در مناسبات اقتصادی قرار بگیرند و با رفع نیازهای دیگران، توان برطرف‌ساختن نیازهای خود را بیابند. فرد می‌آموزد که بدون دیگران قادر نیست نیازهای خود را برطرف سازد و همچنین فقط با برطرف‌ساختن نیازهای دیگران می‌تواند وارد عرصه مناسبات اقتصادی شود. بنابراین، در مناسبات اقتصادی افراد لازم و ملزوم یکدیگرند و باید بیاموزند که دیگری را نیز مدنظر قرار دهند. از این منظر، نظام بازار آزاد افراد را برای تحقق اهداف زندگی اخلاقی آموزش می‌دهد (ibid: 157-159). در صورت تحمیل دستورهای اقتصادی از سوی نظام سیاسی رضایت آزادانه افراد برای پیروی از این دستورها حاصل نمی‌شود و در اندیشه هگل این موضوع در تعارض با مبانی رضایت افراد برای اجرای آزادانه امور است. بنابراین در اولین استدلال هگل، می‌توان دید که فقط بازار آزاد قادر است هم یکی از وجوه زندگی اخلاقی را محقق کند و هم فرد را برای ورود به ساحت بالاتری از صورت زندگی اخلاقی تربیت کند و همچنین شرایط رضایت‌مندی فرد را برای اطاعت از دستورها فراهم سازد (Ver Eecke, 2008: 50).

۲۸ استدلال دوم

استدلال دوم در دفاع از بازار آزاد، بر این اندیشه استوار است که ویژگی جهان جدید ارزش قائل شدن برای فرد است. این موضوع در ساحت فلسفه، دین، هنر، و بسیاری دیگر از جلوه‌های زندگی جدید درخور ملاحظه است. بنیاد اقتصاد سیاسی بر فرد و نیازهایش نهاده شده است و تأسیس این دانش دلیلی بر تسری اراده آزاد فرد به این حوزه‌هاست. اقتصاد از نیازهای فرد و همچنین از سازوکارهای برآورده‌ساختن آن نیازها آغاز می‌شود.

از سوی دیگر هگل برای دولت نقش هدایت‌کننده بازار را قائل است تا از تبعات منفی عمل آزادانه جلوگیری کند. هگل ساحت اقتصادی زندگی آدمی را از ساحت سیاسی او جدا می‌داند و نحوه ورود فرد به هریک از این دو ساحت را متفاوت می‌داند. به نظر هگل، آزادی فرد با نظام بازار آزاد وارد علم اقتصاد شده است و از این رو به اقتصاد نگاهی اخلاقی دارد و چون سیاست را نیز نهادی اخلاقی می‌شمارد، به‌کارگیری این اصل را در حوزه سیاست نیز روا می‌دارد، اما در خصوص به‌کارگیری صرف این اصل هم‌چون یگانه برنامه عمل در حوزه سیاست نقدهای مهمی دارد.

نقد اصلی هگل در به‌کارگیری تام و تمام اصل آزادی فرد در حوزه سیاست مخالفت او با حق رأی عمومی است. البته مخالفت با حق رأی عمومی، به معنای تأیید نظام‌های استبدادی نیست، بلکه نشان‌دهنده این موضوع است که داشتن این حق تضمین‌کننده نقش‌آفرینی خواست‌های مشروع همه افراد در حوزه تصمیم‌های دولت نیست.

نقد دوم در تأکید هگل بر رد به‌کارگیری افراطی آزادی فرد در حوزه سیاست با تحلیلی از انقلاب فرانسه است. او نشان می‌دهد که در انقلاب فرانسه به‌کارگیری این صورت افراطی از آزادی علت ایجاد دوره ترور و وحشت بوده است.

هدف دولت حمایت و ارتقای منافع شخصی افراد در نهاد خانواده و جامعه مدنی است و هگل این نهادها را بنیاد دولت می‌داند. او قدرت و مشخصه دولت‌های امروزی را در به‌رسمیت‌شناختن (recognition) بازار آزاد می‌داند (Hegel, 2001: 198-199). بدین ترتیب، مشخص می‌شود که دولت، از طریق بازار آزاد، آزادی فرد را به‌رسمیت می‌شناسد و این جنبه را با واسطه‌هایی وارد عرصه سیاست می‌کند (Ver Eecke, 2008: 51-53).

۳۸ استدلال سوم

استدلال دیگر هگل، در دفاع از بازار آزاد، ریشه در حل معضلی به نام تعارض خواسته‌های فردی و مسئولیت‌های مدنی دارد. فرد از یک سو به علت انسان بودن دارای خواسته‌ها و آرزوهایی است، اما از سوی دیگر به علت زندگی در اجتماع مسئولیت‌ها و وظایفی دارد. تعارض بین این خواسته‌ها و وظایف به نظر اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. این موضوعی بود که روسو مطرح کرد. همان‌طور که انتظار می‌رود راه حل هگل، برای غلبه بر این تعارض، جمع بین این دو است. بدیهی است که از نظر هگل هم زندگی خصوصی و هم زندگی سیاسی اهمیتی ویژه دارند و نباید هیچ‌یک از آنها به نفع دیگری کنار گذاشته شود. اولین

تأکید هگل به رسمیت شناختن زندگی خصوصی است. زندگی خصوصی و علائق مربوط به آن باید در حوزه‌های خانواده و جامعه مدنی به رسمیت شناخته شوند (Hegel, 2001: 203). بازار آزاد حوزه‌ای است که در آن افراد قادرند خواسته‌های شخصی خویش را برآورده کنند. در نظام‌های سیاسی گذشته به خواسته‌های فردی توجهی نمی‌شد. بر اساس گفته هگل، در گذشته اهداف عمومی از طریق به رسمیت شناختن خواسته‌های فرد محقق نمی‌شد و تعارض بین خواسته‌های فردی و مسئولیت‌های مدنی اجتناب‌ناپذیر بود (ibid: 185-186). هگل در نقد زندگی سیاسی یونانی و فلسفه افلاطون فقدان توجه به فرد را نشان می‌دهد. هرچند هگل دستاوردهای سیاسی یونان را تحسین می‌کند و ایدئال‌های دموکراتیک یونان را نادیده نمی‌گیرد، نقد او ناظر بر محدودیت‌هایی در خصوص حقوق مالکیت و همچنین غیاب فرد است. اهل سیاست برای حفظ آزادی و قدرت دولت قوانینی به منظور انباشت سرمایه وضع می‌کردند و برای زندگی اجتماعی ارزشی بسیار قائل بودند، ولی فرد را مستقل از جامعه نمی‌دیدند.

در اوضاعی که بین فرد و دولت واسطه‌ای نباشد به علت قدرت دولت حقوق و خواسته‌های فرد به نفع مسئولیت‌های مدنی او کنار گذاشته می‌شوند. در این حالت، ضرورت وجود نهادی برای این که مانعی جلو قدرت دولت باشد و هدفش حفاظت از خواسته‌های فرد باشد اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. این نهاد همان نظام بازار آزاد است. نهاد مزبور با به رسمیت شناختن خواسته‌های فرد، او را برای رعایت مسئولیت‌ها و وظایف مدنی نیز آموزش می‌دهد، لذا قادر است ترکیب سازگاری از رعایت حقوق فردی و مسئولیت‌های جمعی فراهم سازد.

هگل برای بازار آزاد فرایند زیر را در نظر می‌گیرد:

- به رسمیت شناختن خواسته‌های فردی؛
- توجه به خواسته‌های دیگران به مثابه عوامل اقتصادی؛
- آموزش افراد برای ورود به عرصه فعالیت‌هایی که تأمین‌کننده خواسته‌های کلی است؛
- تبدیل انسان به یک موجود اجتماعی؛
- ایجاد دسته‌بندی‌های طبیعی به منظور اتحاد افراد در هیئت اصناف و بنگاه‌ها.

اما جنبه دیگری نیز برای حل معضل مزبور وجود دارد که باید در حوزه دولت بدان پرداخت. مطابق اندیشه هگل دولت باید طوری سامان یابد که ضمن تضمین منافع شخصی، تشکیلاتش را به گونه‌ای تغییر دهد که این منافع را ارتقا دهند و بر مبنای عقلانی

استوار کند (ibid: 194-201). بنابراین در حوزه دولت، قوانین باید بر مبنایی عقلانی استوار باشند تا امکان تبعیت آزادانه افراد از آنها فراهم آید. بر این اساس، بازار آزاد ضامن بازشناسی (recognition) هم‌زمان حقوق فرد و دولت است (Ver Eecke, 2008: 59-61).

۴۸ استدلال چهارم

استدلال چهارم هگل در دفاع از بازار آزاد ریشه در حل تعارضات بین فرد و دولت دارد. این تعارضات در وجود فرامین اخلاقی فردی در برابر دولت، به مثابه گوهر زندگی اخلاقی، ریشه دارد. ممکن است بین وظایف اخلاقی فرد و حقوق دولت تعارض ایجاد شود. در این حال، با توجه به قدرت دولت، فرد قادر به انجام دادن مسئولیت‌های اخلاقی خویش نیست. هگل می‌گوید که ممکن است در این تعارض همواره دولت برخطا نباشد (Hegel, 2001: 265)، اما باید برای طرف دیگر این تعارض، یعنی فرد، عامل تقویتی در نظر گرفت تا همواره تعارض موجود به نفع دولت خاتمه نیابد. بدیهی است در تعارض اجتناب‌ناپذیری که بین اصول اخلاقی فرد و دولت پیش می‌آید دولت از قدرت بیشتری برخوردار است. این‌که چگونه می‌توان از فرد در برابر دولت حمایت کرد موضوع مهمی است. البته در آثار هگل راه حل روشنی برای این معضل دیده نمی‌شود، اما می‌توان بر اساس نظام فکری هگل برای آن پاسخی درخور یافت. بازار آزاد می‌تواند نظارت کامل دولت بر فرد را محدود کند و همچنین با ارتقای قدرت فرد از طریق ثروت حفظ حقوق اخلاقی فرد را تضمین کند (Ver Eecke, 2008: 62-63).

۹. نتیجه‌گیری

مهم‌ترین موضوع در نسبت هگل و اقتصاد سیاسی، دفاع بی‌قید و شرط از آزادی فرد در عرصه اقتصاد است. این موضوع به رسمیت شناختن حق آزادی افراد در جامعه مدنی را نیز به دنبال دارد. آزادی فرد در اندیشه هگل الزامی و منطقی است و تحت هیچ شرایطی از آن عزل نظر نمی‌شود و در اندیشه هگل شاخص مهمی در ارزیابی هر نظام سیاسی با دولت ایدئال است. آزادی اقتصادی نه تنها محل تجلی اراده آزاد (سوبژکتیویته) فرد در نهادی اخلاقی است، بلکه مهم‌ترین عنصر ورود به کامل‌ترین هیئت روح عینی، یعنی دولت، است که بدون آن این سیر منطقی ابتر می‌ماند، لذا هر اندیشه سیاسی مبتنی بر اندیشه‌های هگل باید نظام بازار آزاد را به رسمیت بشناسد و از همین جا می‌توان گفت که هر نظام سیاسی

مخالف با نظام بازار آزاد و یا محدودکننده آن با اندیشه‌های هگل در تعارضی آشکار است. از این منظر، تعارض اندیشه سیاسی مارکس با اندیشه سیاسی هگل به روشنی مشهود است. چنان‌که اشاره شد در نسبت اندیشه هگل با اقتصاد سیاسی با دو نکته برجسته مواجه‌ایم. نخست، به رسمیت شناختن اراده آزاد فرد و دیگری به رسمیت شناختن نظام بازار آزاد است. این دو اصل تحت هیچ شرایطی و به نفع هیچ عامل دیگری نادیده گرفته نمی‌شود. نمی‌توان اندیشه سیاسی هگل را با اندیشه لیبرال در معنای متعارف یکی گرفت، اما جایگاه برجسته دو عنصر مزبور در هر دو دیدگاه نشان از شباهت معنادار اندیشه لیبرال و هگلی دارد. یکی از وجوه افتراق بین اندیشه هگل و لیبرالیسم عنصر انتخاب خیر فردی است. هگل تسری خیر فردی به نوع انسان را امکان‌پذیر می‌داند، حال آن‌که در لیبرالیسم خیر هر فرد خاص اوست و حق پی‌گیری آن حقی مطلق است و نمی‌توان از خیر عام صحبت کرد. نکته آخر این‌که هگل نهاد اقتصاد را نهادی اخلاقی می‌داند و ارزیابی اخلاقی نظام‌های گوناگون اقتصادی را امکان‌پذیر می‌داند. شاخص مهم ارزیابی اخلاقی نظام‌های اقتصادی در به رسمیت شناختن حق آزادی فرد و نظام بازار آزاد است. با توجه به وابستگی نهاد اقتصاد به نهاد سیاست، ارزیابی اخلاقی نظام‌های سیاسی نیز می‌تواند با این شاخص‌ها صورت پذیرد. در اندیشه هگل، مقایسه نظام‌های سیاسی می‌تواند بر پایه آزادی فرد و نظام بازار آزاد باشد و هر نظام سیاسی که این دو عنصر را به رسمیت نشناسد، از منظر اخلاقی در مرتبه پایینی قرار می‌گیرد.

پی‌نوشت

۱. تعبیر دولت بیرونی مأخوذ از اشاره هگل به وظایف پلیس است که یکی از آن وظایف تضمین نظم بیرونی است (بند ۲۳۱) و همچنین این‌که جامعه مدنی با دولت یکی انگاشته می‌شود (افزوده بند ۱۸۲) هگل آن را حالت بیرونی، حالت ضروری و از آن فاهمه (بند ۱۸۳) می‌داند (Hegel, 2001).

منابع

مرادخانی، علی (۱۳۸۵). *هگل و فلسفه مدرن*، تهران: مهر نیوشا.
هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش (۱۳۷۸). *عناصر فلسفه حق، خلاصه‌ای از حقوق طبیعی و علم سیاست*، ترجمه مهبد ایرانی طلب، تهران: پروین؛ نشر قطره.

- Clark, Barry (1998). *Political Economy, A Comparative Approach*, USA: Greenwood Publishing Group.
- Hahnel, Robin (2002). *The ABCs Political Economy, A Modern Approach*, London: Pluto Press.
- Hegel, Georg Wilhelm Friedrich (2001). *Elements of the Philosophy of Right, Grundlinien der Philosophie des Rechts oder Naturrecht und Staatwissenschaftim Grundrisse*, trans. S. W. Dyde, S. W. Dyde (ed.), Ontario: Batoche Books.
- Mueller, D. (2003). *Public Choice III*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Sen, Amartya (1987). *On Ethics and Economics*, Oxford: Blackwell Publishing.
- Ver Eecke, Wilfried (2008). *Ethical Dimensions of the Economy*, Berlin: Springer.
- Weingast, B. R and A. Wittman (eds.) (2006). *The Oxford Handbook of Political Economy*, Oxford: Oxford University Press.

